

سُمَتیکس^۱

سیده‌شبنم شمس‌الدین

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده:

انجام تحقیقات ساختارمند علمی در رشته‌های مختلف در حوزه علوم انسانی، بالاخص حیطة ایران‌شناسی، نیازمند به‌کارگیری روش‌شناسی متناسب با محتوای تحقیقات موضوع مورد بررسی است؛ از این‌رو شناخت و آشنایی هرچه بیشتر با روش‌های تحلیلی روز دنیا می‌تواند درهای جدیدی را بر روی تحلیل روشمند و در نتیجه دستیابی به رازهای نهفته متونی که گاه ده‌ها بار از نقطه‌نظر روش‌های متفاوت مورد بررسی قرار گرفته‌اند، بگشاید. ایران، سرزمینی با قدمت چندهزار ساله، با مسئله استعمار در ادوار گوناگون، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، دست‌وپنجه نرم کرده است؛ از این‌روست که می‌توان حوزه مطالعات استعماری و پسااستعماری را در بافت‌های گوناگون زمانی با تمرکز بر مسئله ایران مطرح کرد، که این خود بخشی از ایران‌شناسی است. نوشته حاضر ترجمه‌ای است از بخشی از کتاب تغییر مکان و سُمَتیکس در فرهنگ پسااستعماری^۲، نوشته داگلاس رابینسون^۳، منتشرشده در انتشارات دانشگاه دولتی آهایوی آمریکا، به سال ۲۰۱۳م، که به بررسی و معرفی روش‌شناسی کمتر شناخته‌شده سُمَتیکس در حیطة مطالعات پسااستعماری، به‌صورت نظری و عملی و از طریق بخش‌بندی کتاب به‌صورت چهار بخشی، مقدمه، مقاله نخست، مقاله دوم و مقاله سوم می‌پردازد.

واژگان کلیدی: داگلاس رابینسون، روش‌شناسی، سُمَتیکس، مطالعات پسااستعماری.

^۱ Somatics

^۲ Displacement and the Somatics of Postcolonial Culture

^۳ Douglas Robinson

سُمْتیکس

مفروض اصلی در نظریه سُمْتیکس، گرایش‌های هنجاری یا تمایلاتی است که در میان جمعیتی با عنوان «احساسات اجتماعی»، به خصوص احساساتی چون رضایتمندی و نارضایتی، در جریان است؛ این جریان جمعی احساسات، مسیری است که از طریق آن گروه‌های مختلف خود را نظام‌مند می‌کنند. من این نظام‌مندی از طریق جریان جمعی احساسات را «نظام‌مندی سُمْتیک پنداری» می‌نامم؛ در واقع واژه «سُمْتیک پنداری» نشان‌دهنده باور من به این مورد است که «پندارها»^۴ در حال جریان کمتر مبتنی بر «کلمات» یا «افکار» (عقل - پندار - پندار در مقام مفهوم ثابت کلمه/ذهن) هستند و بیشتر مبتنی بر احساسات و یا پاسخ‌های سُمْتیک (پندار - بدن: پندار به مثابه بدن احساسی) هستند. (درواقع، پاسخ سُمْتیک، فرآیند تبدیل بدن به ذهن است - میانه هم‌ایستایی که به واسطه دوگانه ذهن - بدن دکارتی^۵ به کناری نهاده شده است) این پاسخ‌های سُمْتیک به ما می‌فهماند که آیا گروه‌هایی که بدان‌ها تعلق داریم، موافق و یا مخالف افعال مورد نظرمان هستند - و در عین اینکه می‌توانیم آنها را به سطح هوشیاری آگاهانه برسانیم، همچنان از عملکردشان غافل هستیم. ما معمولاً این موارد را «احساسی مبهم در باب وقوع امری در آینده» و یا «احساسات مبهم» می‌نامیم و از یک‌سو آنها را از تمایلات نابه‌سامان و از سوی دیگر از تمایلات تحلیلی تمایز می‌دهیم.

صورت‌بندی مقدماتی: از آنجا که ایدئولوژی تفکرات، ایده‌ها، تصاویر و عقاید هوشیارانه هستند، به واسطه تکانه‌های ایدئوسمیتیک^۶ تأیید و یا مخالفت جمعی را منتقل می‌کنند. تنها راه تخریب تدریجی توان اخلاقی جمعیت سیاه‌پوست و قالب‌بندی دوباره شخصیت‌ها و دریافت‌های آنها، ترویج تکانه‌های ایدئوسمیتیک نژادپرستانه از طریق تصاویر و نظرات گروه سیاه‌پوست با نارضایتی جمعی در گروه بزرگتری است که این جمعیت جزئی از آن هستند (گروهی که افراد سفیدپوست و سیاه‌پوست در آن یکسان‌اند)؛ مثل این است که بومیان هم‌یار با حس رضایت همچون حیوانات خانگی و بومیان انقلابی و در عین حال عصبانی، چون حیوانات وحشی طمعکار در نظر گرفته می‌شوند. من این تصاویر را از خوانش انگوکی^۷ از اثر خارج *از آفریقا*^۸ اثر کارن بلیکزن^۹ به عاریه گرفته‌ام؛ وی در این کتاب این‌گونه اشاره می‌کند که «آنچه که منظور اصلی وی است، آن است که دانش او در باب حیوانات وحشی در واقع اشاره‌ای به ذهن آفریقایی است» و «بنابراین از نظر کارن بلیکزن، کامانته^{۱۰}، آشپز او، با سگی متمدن قابل‌قیاس است که دیرزمانی ست با انسان‌ها، البته اروپایی‌ها، زندگی کرده است.» (مووینگ، ۱۳۳) البته آنچه که فهم انگوکی از نژادپرستی بلیکزن را چنین قوی می‌سازد، آمیخته شدن کلام او با احساسات و با خشمی ست که با دقت کنترل شده؛ همان نوع خشمی که به سوی سیاه‌پوستان آفریقایی انقلابی مانند اوست که توسط استعمارگران سفیدپوست و همکاران سیاه‌پوستشان روانه می‌شود، نوعی از خشم نظارتی که فشار سُمْتیک قاعده‌مندی را بر خواننده، نه تنها به قصد ارزش‌گذاری نویسنده بلکه به هدف هم‌سو کردن تمامی تمایلات احساسی او تحت راهنمایی نویسنده

^۴ کالبد

^۵ Descartes

^۷ Ngugi

^۸ Out of Africa

^۹ Karen Blixen

^{۱۰} Kamante

^۶ ایده‌ای-کالبدی

وارد می‌کند. نویسنده یا سخنوری که تأیید و یا تقبیح ایدئوسمیتیک مکفی را به واسطه کلام خود منتقل می‌کند (راهنمای قاعده‌مند گروه)، به‌طور قطع می‌تواند عامل وقوع تغییرات رفتاری و شخصیتی عمیقی در خواننده و یا شنونده باشد و این چنین می‌تواند آنها را در بافت استعماری، به‌سوی نژادپرستی بیشتر و یا در بافت ضداستعماری، به‌سوی استعمار کمتر و یا حداقل به‌سوی داشتن احساس گناه در رابطه با مورد استعمار قرار گرفتنشان رهنمون سازد.

در رویکرد سُمیتیک حاضر، به‌صورت ضمنی، این فرض وجود دارد که تصاویری که انگوگی در خاطرات بلکنز شناسایی می‌کند، ذاتاً در یک بافت انتزاعی و خثنی منفی نیستند. تصویر یک انسان به‌مثابه یک حیوان خانگی و یا یک حیوان وحشی در صورتی تأثیر منفی خواهد داشت که به‌صورت ایدئوسمیتیک از طریق نیروی عملی نارضایتی جمعی، با منفی‌گرایی همراه شده باشد؛ و یا اینکه توسط مخاطبش چنین برداشت شود؛ همان‌طور که می‌بینیم در هر دو صورت به یک نتیجه می‌رسیم. تنها به‌واسطه بافت نیست که تصویری به مخاطبی منتقل شده و این‌گونه معنای آن محدود می‌شود؛ به بیانی دیگر، کلماتی که تصویری را با خود به همراه دارند، خود حامل احساساتی هستند که مملو از (اگر بخواهیم از فرمول باختین^{۱۱} استفاده کنیم) آواها و دیدگاه‌های ایدئوسمیتیک هستند و آن‌گونه تمایلات احساسی را به مخاطب منتقل می‌کنند. همان‌گونه که می‌شود از «تو گربه عزیز من هستی» یا «او، سگ وفادار من است» یا «چه آدم شغالی‌ست» معنای مثبت و یا منفی، با حس تحسین دوست‌داشتنی و یا حس تنفر تحقیرآمیزی، استنباط کرد؛ این قضیه درباره انگوگی به هنگام خوانش دوباره تحسین عاشقانه بلیکنز از کیکویو^{۱۲}، کایرونندو^{۱۳} و ویکامبو^{۱۴}، که برای او همچون حامیان نژادپرستی کار می‌کردند، نیز ممکن است صادق باشد؛ درواقع این حامیان برای او صدای دوباره نژادپرستی خود او هستند؛ همان‌طور که باختین نیز اشاره می‌کند، دوباره معنا کردن آن با لحن نارضایتی خود او و همچنین آلوده کردن ما با اختلال عاطفی منتج از آن است.

همچنین باختین بر این نکته نیز تأکید دارد که این تصاویر، تاریخی مکرر در ورای خود دارند؛ تاریخ‌های خلاف کالبدی که به‌واسطه آنها کالبدسازی‌های بی‌انتهایی از تصاویر در گفتمان حقیقی باعث همراه شدنشان با حالت‌های مثبت یا منفی شده است که به‌اندازه ثبات معناهای عینی، ثابت حس می‌شوند. «گربه عزیز» و «سگ وفادار» هر دو به‌صورت خلاف کالبدی، مثبت دریافت می‌شوند و در عین حال حس عشقی همراهشان است؛ شغال، غالباً منفی‌ست. ممکن است که «گربه عزیز» یا «سگ وفادار» را به‌صورت منفی و «شغال» را به‌صورت مثبت دوباره‌نویسی کنیم، اما اگر چنین کنیم این‌گونه احساس می‌شود که خلاف جریان کالبدی آشنا در حرکت هستیم. همچنین ممکن است که تاریخ انتزاعی این نظم ایدئوسمیتیک را جابه‌جا کرده و تصاویر سگ و گربه را از لحاظ معناشناختی درونی، مثبت و یا شغال را منفی کنیم؛ اما این تاریخ‌زدایی/کالبدزدایی، انتزاع را تباہ کرده و روندی که تصاویر و کلمات معنادار می‌شوند را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

تئوری سُمیتیک به ایدئوسمیتیک‌های نژادپرستی (یا دیگر تمایلات گروهی) قدرتی برای قالب‌بندی و قالب‌بندی دوباره شخصیت را می‌دهد، چراکه فرد را یک برساخته جمعی که محصول نظام ایدئوسمیتیک است، برمی‌شمرد؛ نیچه^{۱۵} این فرآیند

^{۱۱} Bakhtin

^{۱۲} Kikuyu

^{۱۳} Kawirondo

^{۱۴} Wakambo

^{۱۵} Nietzsche

را درونی‌سازی سلطه و فوکو^{۱۶} نظام، نام می‌نهند. ما، کم‌وبیش آنچه هستیم که گروه می‌نامد، و براساس تئوری سُمَتیک، آنچه که گروه «می‌گوید» براساس زبان بدن، حتی با درد تنبیه بدنی (نیچه) و دسته‌بندی‌های اجتماعی - ایدئولوژیک و فیزیکی متفاوت (فوکو)، با رضایت و یا عدم رضایت همراه است. اگر تجربه هر فرد در دنیا خارج از حیطه کنترل گروه قرار گیرد (که امری ممکن است، چراکه نظام ایدئوسُمَتیک ساختاری کلاژی دارد)، احتمالاً آن فرد هدف قوانین سخت گروهی قرار خواهد گرفت، که احتمالاً باعث به‌وجود آمدن احساس شرم و تلاشی مضاعف برای تطابق می‌شود؛ اما این فشار ممکن است باعث به‌وجود آمدن عکس‌العمل‌های انقلابی نیز بشود که منتج به کنار گذاشته شدن فرد از گروه و وارد شدن او در گروهی دیگر می‌شود. بنابراین، به‌عنوان مثال انگوگی، از گروه همکاران آفریقایی‌های انگلیسی دوست^{۱۷} در دبیرستان اتحاد^{۱۸} که بورس تحصیلی آن را به‌دست آورده، کنار گذاشته شده و به کمپ ایدئولوژیک مارکسیسم یا همان ناسیونالیسم آفریقایی و مبارزه ماء ماء^{۱۹} بر ضد حکمرانی بریتانیایی، وارد شده است؛ تغییر نام وی از جیمز انگوگی به انگوگی وا تینگ^{۲۰} و بعدها به‌واسطه تصمیم بحث‌برانگیزش در جهت استفاده از گیگی^{۲۱} و نه انگلیسی برای نوشتار، دو ویژگی مهم این مبارزه بوده‌اند.

در تئوری سُمَتیک، هر تکانه‌ای که از سوی گروه، «مخالف» تلقی شود، ایدئوسُمَتیک و هر تکانه انقلابی خاص، ضدایدئوسُمَتیک تلقی می‌شود: حالت ضدایدئوسُمَتیک، زیرمجموعه حالت ایدئوسُمَتیکی است که شامل «شکست‌ها» و «مقاومت» در برابر تطابق است؛ اما احتمال شکست قاعده ایدئوسُمَتیک نیز وجود دارد، همان‌طور که بیشتر اوقات نیز اتفاق می‌افتد، چراکه گروه‌های اجتماعی در تلاش مستمرشان برای تنظیم خود با دیگر بخش‌ها به‌صورت همگون از خود انعطاف نشان می‌دهند.

منابع و مراجع:

Robinson, Douglas. *Displacement and the Somatics of Postcolonial Culture*. The Ohio State University. ۲۰۱۳.

Shamsedin, Seyedeh Shabnam, and Douglas Robinson. "Review." *Comparative Literature Studies*, vol. 56, no. 4, 2019, pp. 886–891. JSTOR, www.jstor.org/stable/10.5325/complitstudies.56.4.0886. Accessed 30 Apr. 2021. doi:10.5325/complitstudies.56.4.0886

^{۱۶} Foucault

^{۱۷} Anglophile Africans

^{۱۸} Alliance High School

^{۱۹} Mau Mau

^{۲۰} Ngugi wa Thiong'o

^{۲۱} Gikuyu